

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Scientific

علمی

برگردان و پیشگفتار از: حمید بهشتی
۰۸ مارچ ۲۰۱۵

حقیقت در علوم انسانی



به جای پیشگفتار مترجم: مسؤلیت دانشمند علوم انسانی

چکیده فصل «حقیقت در علوم انسانی» از کتاب «روش و حقیقت – پیوست های فهرست» از هانس گئورگ گادامر (مجموعه آثار، جلد دوم، ۵۳۳ ص، ۱۹۸۶، انتشارات پاول زیبک) صص ۳۷-۴۳.

روبه روشی پژوهشگر با انتظارات قدرت، هنگامی که نتیجه پژوهش وی در مقابل منافع قدرت قرار گیرد، این مشکل موجب می گردد که پژوهشگر نتیجه کار خود را با آنچه قدرتمندان انتظار دارند که به عنوان حقیقت بیان گردد، همساز کند. با این رویکرد، کارشناسان صاحب نظر و مرجع گشته، به رسمیت شناخته می شوند. اما از آنجائی که حاصل کار این پژوهشگران مورد توجه عموم نیز می باشد لذا هماهنگی با قضاوت عموم و تأییدی که تحقیقات آنها در افکار عمومی می یابد در ناخودآگاه پژوهشگر نهفته و مؤثر است. اختلافاتی که در این میان در حاصل پژوهش های دانشمندان در نظام های مختلف به چشم می خورد شاهدیست بر این مدعا. البته این بدان جهت صورت نمی گیرد که دانشمند پیشاپیش حساسگری کرده باشد، بلکه به جهت وابستگی و همبستگی با نظامیست که در آن زندگی می کند. هر که وسائل فنی خبرگزاری را در اختیار داشته باشد می تواند از این راه به جو سازی و تأثیر بر افکار مردم بپردازد و از آنجائی که ما بر این باوریم که در عصر روشنگری زندگی می کنیم، این امر به یک قدرت شیطانی تبدیل می گردد. حال وظیفه دانشمند در این است که علی رغم این جو سازی و تأثیری که بر افکار عمومی از راه اخبار گذاشته می شود، حقایقی را که دریافته است به نسل نوجوان تحویل دهد و نسیمی از آزادی را به مشامشان برساند.

البته اصل سخن گادامر طولانی تر بوده و مطالعه آن به حوصله بیشتر نیازمند است. اشخاصی که بخواهند به اصل گفتار این فیلسوف بزرگ قرن بیستم در مکتب هرمنوتیک مراجعه نمایند می توانند به ترجمه متن اصلی توجه نمایند.

حقیقت در علوم انسانی

ترجمه بخشی از کتاب «روش و حقیقت - پیوست های فهرست» از هانس گئورگ گادامر (مجموعه آثار، جلد دوم، ۵۳۳ ص، ۱۹۸۶، انتشارات پاول زیپک)، با عنوان «حقیقت در علوم اسلامی»، صص ۳۷-۴۳ مشخصات کتاب به زبان اصلی در پائین متن.

حقیقت در علوم انسانی

۱۹۵۳

ایجاد تفاهم برای نوع کار علوم انسانی در میان مردم کار ساده ای نیست. نمایان ساختن آنچه در علوم انسانی حقیقت تلقی می گردد و نتیجه گیری هائی که به دست می آیند نیز کار سختی است. با اینحال در رشته هائی از علوم انسانی که در زمینه های ملموس می باشند، این کار ساده تر است.

اگر قرار باشد یک متخصص اقتصاد ملی در زمینه اهمیت کار خود برای رفاه مردم سخن گوید، حصول تفاهم برایش کار ساده ایست. همچنین برای یک هنرشناس نیز کار ساده ایست اگر قرار باشد یک اثر هنری را به مردم عرضه نماید. حتی اگر آن اثر، شیئی از عهد عتیق باشد. زیرا یک اثر قدیمی نیز می تواند برای عموم قابل توجه باشد. اما کار یک فیلسوف این است که به جای عرضه نمودن نتایج قابل دیدن یا قانع کننده برای عموم، در محصول کار علوم انسانی اندیشه نماید.

اول

مفهوم مدرن علوم، از تحولات طبیعی در قرن ۱۷ میلادی تأثیر پذیرفته است. بشر به شکرانه علوم رفته رفته قادر گشته است بر طبیعت چیره گردد و از دانش مربوط به انسان نیز انتظار می رود قادر گردد یک چنین تسلطی را بر جان انسانی و تاریخی عرضه نماید. و حتی از زمانی که سلطه انسان بر طبیعت توسط علوم فزونی یافت که به موازات آن نارضایتی نسبت به دستاوردهای فرهنگی نیز بیشتر گشته، انتظاراتی که از علوم انسانی می رود بیش از اینها می باشد.

روش های پژوهش در علوم طبیعی برای همه آنچه که درکشان برای انسان مهم است نمی توانند مفید واقع گردند. به ویژه در مهمترین موضوع در این زمینه که هدف نهائی از چیره گشتن بر طبیعت و انسان باشد. پاسخ های اینگونه موضوعات، انواع و درجات دیگری از شناخت می باشند که انتظار حصولشان از علوم انسانی و فلسفه می رود. به همین جهت به جای کارائی روشهای عامه پژوهش علمی باید از ویژگی هائی در علوم انسانی سخن گفت که علوم مزبور را قابل تأمل می نمایند.

۱ - حال ببینیم علمی بودن علوم انسانی چگونه است. آیا اصلاً می توان عبارت پژوهش را در مورد آنها به کار برد؟ - زیرا یافتن مجدد آنچه که در آن اندیشه شده است و آنچه که هنوز شناخته نشده است، راه یافتن به چیزی که قابل اطمینان باشد و دسترسی بدان برای همگان قابل کنترل باشد، تمامی اینها به نظر می رسد در گام بعدی حاصل

گردد. متمر بودن شناخت در علوم انسانی به نظر می رسد به شَم هنرمندان بیشتر نزدیک باشد تا به روش تحقیقات. و شاید هم که این موضوع در باره پژوهش در کلیه امور مصداق داشته باشد. اما در زمینه تحقیقات در طبیعت آنچنان مطالب جدیدی به دست می آیند که گوئی اصل دانش در به کار بردن روش تحقیق نهفته باشد.

به کار بردن روش ها خود بخشی از کار دانشمندان علوم انسانی نیز می باشد و این موضوع باید پیش از طرح آن در کتب علمی، برای عموم و به زبان ساده، مبنای کار باشد. اما همه اینها که گفته شد بیشتر به امور مادی مربوط است تا به نتایج حاصله از آن. سخن بر سر این نیست که علم از راه روش بتواند حقیقت را دریابد. در اینجا حتی شاید بتوان در یک اثر علمی غیر پژوهشی حقیقت بیشتری را یافت تا در یک تحقیقات بی نهایت دقیق و روشمند. در واقع نیز می توان اثبات نمود که در تحول علوم انسانی در قرون اخیر، علوم طبیعی همواره نقش سرمشق را داشته اند. اما قوی ترین و مهم ترین انگیزه های تحقیقات در علوم انسانی از اکتشافات عظیم علوم تجربی نشأت نگرفته اند، بلکه از درون روحیات رمانتیک و ایده آلیستی المان سرچشمه گرفته و حامل آگاهی نسبت به محدودیت های روشنگری و روش های علمی می باشند.

۲ - اما آیا آنچه که آنها را برای ما مهم می سازند، می تواند نیاز به دست یابی به حقیقت در قلوب انسانها را برآورد؟ در حالی که علوم انسانی با موشکافی برای فهم زمینه های وسیعی از تاریخ پژوهش می کنند، البته موجب توسعه دید انسانها نسبت به تمامی گذشته آنها می گردند. اما گرایش به حقیقت در زمان حال نه تنها برآورده نمی شود، بلکه مشکوک نیز می گردد. محتوای تاریخی که علوم انسانی در درون خود پرورش می دهد، موجب عادی گشتن تغییر معیارها و شک به معیارهای ما می گردند. نیچه در دومین رویکرد غیر عادی خود، نه فقط بر مفید بودن آگاهی تاریخی واقف بود، بلکه بر آثار سوء دانش تاریخ بر زندگی انسانها نیز آگاهی داشت. نگرش تاریخ گرایانه و بذل توجه در کلیه امور به شرایط تاریخی موجب از بین رفتن فایده عملی تحقیقات تاریخی می گردد. هنر استدراک ظریفی که در این نگرش نهفته است موجب تضعیف توان ارزیابی در زندگی عادی که خود مبنای اخلاق در زندگی انسان است، می گردد. دقتی که در روش شناخت مربوطه وجود دارد موجب نسبیّت گرائی گشته، به بهبودی می انجامد.

اما آگاهی بر مشروط بودن شناخت نیروهای تاریخی و اجتماعی که زمان حال را به حرکت در می آورند فقط موجب تضعیف باور ما به شناخت نیست، بلکه بی دفاعی شناخت ما را نسبت به توانمندی گرایش دوران را نیز نشان می دهد. علوم انسانی در خدمت گرایشات زمانه قرار گرفته، متناسب با میزان زور این گرایشات، شناخت های حاصله به لحاظ اجتماعی، سیاسی، مذهبی و غیره ارزیابی می گردند. بدین گونه فشاری که قدرت بر اندیشه تحمیل می نماید تقویت می گردد. علوم انسانی در قبال هرگونه حاکمیت وحشت، ضعیف تر از علوم طبیعی می باشند، زیرا علوم انسانی فاقد هر گونه معیاری هستند که توسط آنها با اطمینان بتوانند درستی و اصالت را از آنچه در خفا مطلوب بوده و به نجوا گفته می شود، تشخیص دهند. این است که حد اقل های مشترکی که آنها با سایر علوم دارند در معرض خطر می باشند.

هر که بخواهد شکی را که نسبت به حقیقت در علوم انسانی وجود دارد، به درستی ارزیابی کند، می تواند در میان کاشفان طبیعت و کسانی که علاقه مند به علوم طبیعی هستند به شاهد قابل اعتمادی مانند فزیک دان برزگ، هرمان هلمهلس رجوع نماید. وی قریب به ۱۰۰ سال پیش در باره تفاوت میان علوم طبیعی و علوم انسانی سخن گفته است، اظهاراتی عادلانه و حکیمانه که بسیار قابل تأمل می باشند. او با این که نحوه کار علوم انسانی را با روش های تحقیقات در علوم طبیعی سنحیده و مطرح ساخت، اما با اینحال نتیجه گیری هائی که در این علوم حاصل می شوند

برای وی رضایت مند نبود. اما وی متوجه بود که به صورتی که علوم انسانی به نتیجه گیری در باره حقایق می رسند، رضایت بخش نبوده، نیازمند شرایط انسانی دیگری می باشند. بدیهی است که تمامی آنچه از حافظه، خیال پروری، رعایت، ظرافت درک و تجربه جهانی برای اینکار لازم است با دستگاه های پژوهش علوم طبیعی تفاوت فاحش دارد. اما به هیچ وجه چنین نیست که آنها وسائل کار تحقیقاتی نباشند. منتها نه از آنگونه وسایلی که قابل تهیه کردن باشند، بلکه بدین نحو می توان بدانها دست یافت که آدمی حاضر باشد با روایات تاریخ بشری خود را مشغول نماید. اینجا دیگر نمی توان به شعار عصر روشنگرائی بسنده نمود که: جرأت داشته باش که به خرد خویش اتکاء نمائی. در اینجا باید به عکس آن، به مرجعیت خبرگان توجه نمود.

آدمی باید فقط درست بیندیشد. مرجعیت خبره به معنی اشراف بودن قدرتی که خواهان اطاعت کورکورانه باشد و اندیشیدن را ممنوع سازد، نیست. حقیقت وجود مرجعیت بر این اساس قرار دارد که این خلاف خرد نبوده و درست لازمه خردمندی می تواند باشد که آگاهی دیگری را که بر آگاهی خویشتن مشرف باشد، پذیرفت. پیروی از مرجع بدین معنی که رأی دیگری و روایات گذشتگان می توانند بهتر از خود ما دارای بصیرت باشند. هر جوانی که گام به میدان علوم انسانی می گذارد، این موضوع را خود تجربه می کند. من خود به یاد دارم که زمانی که تازه کار بودم با دانشمند مجربی در یک مورد علمی که فکر می کردم خوب آگاهی دارم جدال می کردم. آنگاه او به من درسی داد که در مورد آن چیزی نمی دانستم. با تلخکامی از او پرسیدم: این را شما از کجا می دانید؟ پاسخ او چنین بود: هر گاه شما به همین سنی که من دارم برسید، شما نیز این را می دانید.

و این پاسخ درستی بود. اما کدام آموزگار علوم طبیعی و کدام دانش آموزی می تواند چنین سخنی را به عنوان پاسخ بپذیرد؟ ما غالباً نمی دانیم که چه بگوئیم، که چرا این یا آن گمان فلسفی یا تاریخی که یک تازه کار مطرح می سازد امکان پذیر نیست و این با بذل توجه و مشغولیت خستگی ناپذیر با امور، حاصل می گردد و قابل آموزش و نشان دادن هم نیست. با اینحال در یک چنین وضعیت آموزشی، بدون استثناء این قضاوت صحت دارد که حق با آموزگار مجرب است و شخص تازه کار حق ندارد. لذا در رابطه با اینگونه شرایط، در رابطه با درک حقیقت می توان گفت که ما برای پژوهش، هیچ معیار کاملاً قابل اطمینانی در اختیار نداریم که بتوانیم با آنها درست و اصیل را از ادعای پوچ تشخیص دهیم و لذا خودمان دچار شک می شویم که آنچه را که می گوئیم واقعاً حقیقت دارد یا نه.

دوم

به روایت گوش سپردن و بر روایت تکیه نمودن، ظاهراً این راهی است به حقیقت، که در علوم انسانی می توان یافت. تمامی انتقاداتی نیز که ما در مقام تاریخدان بدانها می رسیم در نهایت در خدمت این است که به روایتی دست یابیم که بتوانیم بر آن تکیه نمائیم. بنابراین مشروط بودن (به شرایط ناظر - توضیح مترجم) موجب تضعیف شناخت تاریخی نبوده، بلکه خود بخشی از حقیقت است. و اگر که نمی خواهیم که آن بر ما مسلط گردد، باید آن را در نظر داشته باشیم. و این باید مصداق علمی بودن باشد که مفهوم حقیقت منفک از ناظر را متلاشی سازیم و این درست، نشان پایان پذیری ماست که توجه بدان ما را از دچار توهم گشتن می تواند نجات دهد. بدین قرار، باور به روش تاریخی عینی گرا، خود جز توهم نیست. اما آنچه جای آن را می گیرد نسبی گرائی گنگ نیز نمی باشد. زیرا این نه حاصل تصادف است و نه حاصل اراده استبدادی، که ما، به گونه ای که وجود داریم، هستیم و آنچه را از گذشته ها به مارسیده، می شنویم.

آنچه که ما به لحاظ تاریخی می شناسیم، در نهایت، خود ما هستیم. شناخت در علوم انسانی همواره به گونه ای خودشناسی است. در هیچ کجا گمراهی و غافل شدن به میزانی صورت نمی گیرد که در خودشناسی و در هیچ کجا

نیز تأثیر آن به اندازه ای نیست که در خودشناسی اثر دارد. از سوی دیگر فقط چنین نیست که در علوم انسانی با توجه به روایات تاریخی، خود شناسی را به دست می آوریم. بلکه یک چیز دیگر نیز در آن هست و آن این که برای ما انگیزه ای گردد که ما از خودمان فراتر رویم. لذا نباید تسلیم ناخوشایند بودن کوشش در پژوهش نسبت به علائق و منافع خود گردیم و با پشتکار، آنجا که خلاف میل خود ماست، در خودشناسی بکوشیم تا قادر به دست یابی به کرانه های تازه ای گردیم.

دو زمینه: یکی ذهن بودن شناخت و دیگری کوشش در جهت خودشناسی ناشی از نگرستن به تاریخ با توجه به منافع و علائق خویش.

اما اندیشیدن در دو زمینه فوق دارای نتیجه مستقیم نیز هست. هر که خواهان پیشرفت علوم انسانی است فقط در مواردی نادر می تواند بدان کمک نماید.

کمک به کسانی که علی رغم همه فقدان اطمینانی که در این زمینه ها هست و معیارهایی که کارشان را غیر قابل کنترل می کنند، در زمینه هایی پژوهش می کنند که فقدان انگیزه، حمایت از آنها را ضروری و ما را با وظایف سختی مواجه ساخته است و هیچ مدیریت رسمی قادر به شناخت جدید و مثمر بودن آن نیست. زیرا چشمان ما به راهی که در پیش داریم دوخته است.

سوم

تا اینجا بدین پرسش می توان رسید که چرا وضع علوم انسانی در عصر توده ها، در جامعه ای که به شدت سازمان یافته بوده و هر یک از دستجات اجتماعی به تناسب منافعی که دارد و متناسب با نیروی اقتصادی و اجتماعی که پشتیبان آن است مقاصد خویش را به پیش می راند، اینچنین دشوار است. آنها (آن دستجات اجتماعی) پژوهش علمی را در این رابطه که به چه میزان به سود یا زیان آنهاست ارزیابی می کنند. لذا هر پژوهش در معرض محدودیت آزادی عمل قرار دارد. این مطلب را به ویژه پژوهشگران علوم طبیعی به خوبی می دانند. زیرا در صورتی که حاصل کار آنها با منافع قدرتمندان در تعارض افتد، با مشکلاتی مواجه می گردند. فشار منافع اقتصادی و اجتماعی باریست بر گرده علم.

اما در علوم انسانی فشار مزبور به گونه ای از درون آنها عمل می کند. علوم مزبور در معرض این خطر قرار دارند که آنچه را که توقع این قدرت ها باشد به مثابه حقیقت بنمایانند و بدین خاطر که کار آنها تا حدی با عدم اطمینان آمیخته است، تأیید دیگران برایشان بسیار دارای اهمیت است. کارشناسانی که مرجع شناخته می شوند، مشمول اینگونه تأثیر هستند و از آنجائی که آنها می دانند که نتیجه کارشان مورد توجه عموم است، همراهی آنها با تأیید عرصه عمومی و تأییدی که نتیجه کارشان در میان مردم دارد در ناخودآگاه پژوهشگر نهفته است. به عنوان نمونه میهن دوستی در پژوهش های تاریخی حضوری ویژه دارد. این که تا چه میزان یک واقعه مشخص تاریخی در نظر پژوهشگران ملیت های گوناگون، حتا موشکاف هم که باشند، با هم اختلاف دارد را همه می دانند. اما این تأثیر پذیری بدین لحاظ مصداق ندارد که پژوهشگران، حسابگرانه عمل می کنند. بلکه این تعلق درونی آنهاست که موجب موضعگیری آنها می گردد. با اینحال این را نیز به سادگی می توان مشاهده نمود که وضع، یکسان نبوده و اشخاصی نیز هستند که به عمد و حسابگرانه در همان جهتی موضعگیری می نمایند، که مطلوب عامه باشد.

اکنون باید این را پذیرفت که این فقط یک انحراف ضمنی نیست که به خاطر ضعف انسانی رخ دهد. بلکه درست، تأثیر وضعیت زمانه ماست که از این ضعف انسانی، نظامی همه جا گیر از اعمال قدرت و حاکمیت ساخته است. هر که وسایل فنی خدمات خبری را در اختیار داشته باشد، نه فقط تعیین می کند که چه می تواند به اطلاع عموم برسد بلکه با کنترل این که چه خبر در افواه مردم جای گیرد این امکان را دارد که افکار عمومی را در جهت

منافع خویش تحریف نماید و درست به خاطر این که ما در تصور خود به خاطر حضور روشنگری و شفافیت روی خود حساب می‌کنیم، این امکان نفوذ دارای قدرتی شیطانی است. زیرا کسی که حاضر به پذیرش تأثیر پذیری خویش نیست و فکر می‌کند که از آن استقلال دارد، با چشمان باز بر تارهایی که او را اسیر کرده اند، ناظر است. حتا ایجاد کننده وحشت نیز خود در معرض وحشت قرار دارد. زیرا اساس حاکمیت وحشت بر این مبناست. این تجربه ایست مصیبت بار برای انسان قرن ما که خود خرد نیز قابل فاسد شدن است.

علوم انسانی که این موضوع را در مورد خویش تجربه می‌کنند، به همین خاطر نیز دارای این امکان ویژه می‌باشند که در قبال وسواس حاکمیت و خریداری شدن عقل خویش مقاومت نمایند. زیرا خودآگاهی آنها مانع از آن می‌شود که با هر میزانی از علم که داشته باشند، انتظار داشته باشند کاری را که تا آن زمان قادر به انجامش نبوده اند، حال انجام دهند. کمال مطلوب روشنگرایی به ضد خویش اثر نموده و درست به همین خاطر، علوم انسانی وظیفه ویژه ای بر عهده می‌گیرند: که به آگاهی بر محدودیت و مشروط بودن تاریخی کار علمی خویش مقید مانده و از گرایش به خداگونه‌گی بپرهیزند. آنها نمی‌توانند با این بهانه که کار آنها بی اثر است از مسؤلیت خویش شانه خالی کنند. آنها در مقابل تمامی تحریفات عقایدی که به واسطه نشر مدرن آگاهی و کنترل آن صورت می‌گیرد، از راه خانواده و مدرسه تأثیر مستقیمی بر جوانان دارند. آنجائی که آنها حقیقتی را حمل می‌کنند، نسیمی از آزادی می‌وزد.

در پایان مطلبی را یادآور می‌شوم که افلاطون نیز گفته است: او علمی را که در بیان، در «Logi» نهفته است غذای نفس می‌داند، همانگونه که خوراک و مشروبات غذای جسم اند. «انسان نمی‌بایست به هنگام خرید آنها کمتر دقت نماید که به او کالای بدی را بقبولاند. زیرا در خرید آنها خطر بسیار بزرگتری نسبت به خرید اغذیه جات نهفته است. زیرا خوراک و مشروباتی را که انسان از فروشنده تهیه می‌کند، می‌تواند در ظروف ویژه ای با خود به منزل برده و پیش از نوشیدن و خوردن، آنها را به کناری نهاده و با اشخاص مجرب مشورت نماید که چه بخورد و بیآشامد، به چه میزان و در چه زمان. به همین جهت در خرید آنها خطر بزرگی نهفته نیست. اما دانش را نمی‌توان در ظرف ویژه ای حمل نمود و از این نمی‌توان خودداری کرد که دانش را، زمانی که بهایش را پرداخته باشیم، مستقیماً در ذهن خود وارد سازیم و بدینگونه آموزش خواهیم یافت، چه زیان داشته باشد و چه سود.»

سقراط حکیم با این سخنان به جوانی اخطار نمود که بدون تأمل در مکتب یکی از مشهورترین حکمای زمان خویش ننشیند. او به وضعیت دوگانه ای که در دانش گفتاری «Logi» نهفته است نظر دارد. یکی سفسطه و دیگری فلسفه حقیقی. اما سقراط اهمیت ویژه ای را که به تشخیص درست مربوط می‌شود، نیز شناخته است.

شناخت مزبور راباید در مورد حقیقت در علوم انسانی به کار برد. علوم مزبور در مجموعه علوم این ویژگی را دارند که شناخت های ادعائی یا واقعی شان در صورتی که به سواد و تربیت راه یابند، مستقیماً بر تمامی امور انسانی اثر می‌کنند و هیچ راهی نیز برای تشخیص حق از باطل در آنها نیست. به جز همان راهی که از همان راه اثر می‌کنند: از راه سخن و با اینحال سخن می‌تواند جایگزین بالاترین حقیقتی که برای بشر قابل دسترسی است گردد. آنچه که موجب قابل تأمل بودن آن می‌گردد، در حقیقت ویژگی آن است که فقط دانش گفتاری است، فقط سخن.

Wahrheit und Methode - Ergänzungen Register, Hans Georg Gadamer, Paul Siebeck Verlag, (Gesammelte Werke Bd2) 533S.